

گفتار دوازدهم:

تکوین و سازماندهی

«جدید»

فصل اول:

حضور در قالب «فاز سیاسی»

□ تداوم نظری و عملی اشکالات

○ سازمان در زندان، تثبیت دوالیسم

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی، عده‌ای از اعضای باقی‌مانده در زندان، «شروع به بازسازی سازمان با همان ساخت فکری (دو منطقی و التقاطی) نمودند. با ریشه‌ی اصلی بحران سیاسی - تشکیلاتی و علل تغییر عقیده مذهبی اعضا برخورد نکردند، بلکه ضمن محکوم کردن آن تحت عنوان «اپورتونیزم چپ‌نما»، بر وفاداری به ایدئولوژی رسمی سازمان پافشاری نمودند...

متأسفانه در این جمع‌بندی، به ریشه‌ها برخورد نکردند و آن [ماجرای] را صرفاً یک اقدام فرصت‌طلبانه و جنایتکارانه قلمداد کرده از پاسخ دادن به بسیاری سؤال‌ها در این زمینه طفره رفتند. آنها به این اکتفا کردند که ایرادات وارده از سوی منحرفین یا مرتدین را پاسخ گویند. حتی کسانی هم که آزادتر از رهبری کنونی سازمان، قضیه را بررسی نمودند و در تحلیل قضایا گامی بلندتر به جلو برداشتند، در آن زمان، در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژی سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند، ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی دومنطقی (التقاطی) آن را ندیده [و] آشکار نمودند و مدت‌ها بعد بود که به تجدیدنظر در آن مبانی پرداختند.^۱

۱. بحران در خط‌مشی: صص ۶۲ - ۶۳.

محمد محمدی گرگانی از اعضای قدیمی سازمان و عضو جدا شده مرکزیت در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد بحث‌هایی که در زندان با رجوی و همفکرانش داشته است چنین می‌گوید:

از سال ۵۶ که بحث‌هایم [در زندان] شروع شد حدود ۱۸ ماه با مسعود [رجوی] و موسی [خیابانی] بحث کردم. محورها هم اینها بودند: ۱- تئوری سازمان نوعی تطبیق اسلام و مارکسیسم است که عجولانه عمل شده است و باید بازنگری‌های اساسی در این زمینه صورت بگیرد. ۲- «خدا» در تئوری سازمان مثل یک «کلاه» است و هیچ نقشی ندارد. لذا می‌شود این کلاه را برداشت بدون اینکه ساختار تئوری سازمان تغییری بکند. ۳- تشکیلات تبدیل به یک «شرک» گشته است و خودش «خدا» شده و ما به جای خدا در واقع تشکیلات را مبنا قرار داده‌ایم. ۴- رهبری موجود (که منظور من مسعود [رجوی] بود) صلاحیت لازم برای این کار را ندارد و باید در مورد این مسئله بازبینی صورت گیرد.^۱

از آن وقایع، در سال ۱۳۵۴، تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی در آستانه پیروزی قدم گذاشت، سازمان نتوانست فعالیت سیاسی یا نظامی خود را از سر گیرد. آنان در شرایطی قدم از زندان بیرون نهاده به صحنه عمل سیاسی وارد شدند که میلیون‌ها تن از مردم، در سراسر کشور، علیه رژیم قیام کرده با سرعت به سوی پیروزی نهایی گام برمی‌داشتند. سرعت و حدت حوادث و رویدادها، به کسی فرصت نمی‌داد تا درباره سرنوشت سازمان یا کیفیت تجدید حیات آن و جمع‌بندی گذشته بیندیشد و این مطلب را پیگیری کند که سازمان با چه جمع‌بندی از آن واقعه و چه دستاوردی از یک دوره طولانی سکوت و کار ایدئولوژیک، پا به میدان نهاده است. پیدا بود که فضای داخل زندان برای عبور از یک مبارزه و تحوّل ایدئولوژیک در درون زندان، چندان مساعد نبود. در آنجا مسعود رجوی با کمک همفکرانش ابتکار عمل را در دست گرفت و سعی می‌کرد سازمان را زیر چتر رهبری خود، مجدداً سازماندهی کند. او و دوستانش به شدت جلوی هر نوع ریشه‌یابی عمیق بحران را سد می‌نمودند و به جای آنکه فرصت کافی برای ارزیابی و نقد گذشته و تبادل نظر بین کادرها و برخورد آزاد آرا و عقاید فراهم کنند، تنها در اندیشه تحکیم و تثبیت موقعیت خود به عنوان کادر رهبری سازمان بودند.

برخی معتقدند که رجوی در همان زندان تغییر ایدئولوژی داده بود ولی افراد معدودی از این موضوع اطلاع داشته، یا آن را باور می‌کردند. سیدکاظم موسوی بجنوردی در خاطرات خود نقل می‌کند که مسعود

۱- گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی: ص ۴۳.

رجوی در زندان به او گفته است که به جزئی گفته که من مارکسیست هستم و وقتی که مجدداً از وی می‌پرسد، بر این گفته خود تأکید می‌کند:

من از این حرف مسعود [رجوی] خیلی تعجب کردم و پرسیدم «جداً گفتی مارکسیست هستی؟» [رجوی] گفت: «بله، من واقعاً هم مارکسیست هستم».^۱

نویسنده «بحران در خط مشی» در مورد تلاش رجوی برای سیطره بر سازمان در درون زندان، می‌نویسد:

... مسعود رجوی ... کوشید تا باقیمانده اعضا را حول محور میراث گذشته با همه اشکالات و ضعف‌هایش گردآورده، به عنوان تنها بازمانده از ترکیب سابق، متولی‌گری بلامنزاع و تمام عمر آن میراث را به خود مختص گرداند. در این حال اگر کسی ایدئولوژی یا سیاست‌های گذشته سازمان را نقد می‌کرد، هم‌زمان رهبری او را زیر سؤال برده بود! و به همین دلیل با مخالفت و واکنش شدید وی روبه‌رو می‌گردید.^۲

به عبارت دیگر، آن جمع‌بندی مورد قبول قرار می‌گرفت که تمامی گذشته را - بی‌کم و کاست - مورد تأیید قرار می‌داد و صلاحیت رجوی و همفکرانش را در رأس سازمان به رسمیت می‌شناخت. آنان هر اقدام، حرکت و دعوتی را در جهت برخورد ریشه‌ای با «نظام عقیدتی سازمان»، با برچسب «خیانت»، «اپورتونیسیم چپ یا راست»، و «توطئه ساواک یا ارتجاع»، لجن‌مال و در نطفه نابود می‌کردند. بدین طریق، سدی محکم و غیرقابل نفوذ بین اعضا و این نوع دعوت‌ها به وجود می‌آوردند، و افرادی را که به این دعوت‌ها - که در واقع نوعی دعوت به استقلال اندیشه بود - روی خوش نشان می‌دادند به «تسلیم‌طلبی» در برابر «رژیم» و «ارتجاع»، یا «اپورتونیسیم چپ‌نما» متهم می‌ساختند.^۳

در واقع، شرایط داخل زندان، اختناق حاکم در بیرون، تلاشی کامل سازمان، و پراکندگی اعضا - در سال‌های ۱۳۵۲-۵۴، به کادر رهبری جدید اجازه داد تا جلوی هر اقدامی را که منجر به تعمیق نگرش و جمع‌بندی ضعف‌ها می‌گردید، بگیرد.

از سال ۱۳۵۷ به بعد، سرعت رویدادها و توسعه و رشد کمی سریع سازمان، و گسترش تشکیلات به

۱. بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۹.

۲. بحران در خط‌مشی: ص ۶۴.

۳. برای نمونه، اطلاعیه سازمان درباره حوادث سال‌های ۵۳ تا ۵۷ و اطلاعیه ۱۲ ماده‌ای تعیین مواضع. ← مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۱: صص ۶۲-۶۷. تحلیل آموزشی...: صص ۱-۳ و ۲۵۹-۲۶۵.

سراسر کشور، و نیز عمل‌زدگی شدید، شرایط را برای ارزیابی دقیق و علمی قضایا نامساعد می‌نمود. ویژگی دیکتاتوری کادر رهبری جدید مانع مهمی در راه رشد استعداد‌های خلاق اعضا در زمینه‌های عقیدتی و سیاسی، و در نتیجه درک تناقضات نهفته در بطن اندیشه سازمان بود.

تمایل قوی به تمرکز قدرت در کادر مرکزی، باعث می‌شد که بین این بخش و دیگر کادرها فاصله‌ای عمیق و پرنشدنی به وجود آید. به کسانی اجازه رشد و قرار گرفتن در مقامات بالای سازمان داده می‌شد که فاقد صلاحیت‌های برجسته فکری، شخصیت مستقل و اراده آزاد باشند و در صورت مشاهده افرادی صاحب نظر و رأی، و برخوردار از استقلال اندیشه و اراده، به هر نحو ممکن، از پیشرفت‌شان جلوگیری به عمل می‌آمد. و برای طی مجدد فرایند «حل شدگی» و کسب «صلاحیت»، تنزل درجه داده می‌شدند.^۱ بی دلیل نیست که سازمان، در چارچوب آن بینش و اصول و ضوابط سازماندهی و مناسبات درونی، هرگز بستر مناسبی برای رشد استعداد‌های افراد نبوده است. بیست سال از عمر سازمان می‌گذرد [تا سال ۶۴]... اما از لحاظ دستاوردهای فکری و علمی و ادبی و هنری، بی اندازه فقیر و کم‌مایه باقی مانده است.

... از زمانی که بنیانگذاران اولیه آن چند جزوه کوچک را بیرون دادند تا امروز... با یک اثر جدید و خلاق و ابتکاری در یکی از زمینه‌های ایدئولوژیک یا علمی و ادبی، تحقیقی و تاریخی، یا هنری روبه‌رو نمی‌شویم.^۲

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا اواخر سال ۱۳۵۹، که نزاع و درگیری سازمان با جمهوری اسلامی رو به اوج نهاد و سرانجام از وضعیت نیمه مخفی به اختفا و پنهان‌کاری کامل سازمان انجامید، هم به خاطر سرعت رویدادها و هم به علت فقدان ضوابط انسانی در تشکیلات، برای ارزیابی خط‌مشی و سیاست‌های مرکزیت، فرصتی به اعضا داده نشد. در پایان این دوره بود که رجوی و همفکرانش با عجله و سرعتی تمام، نیت پنهان داشته خود را آشکار کردند و جنگ مسلحانه‌ای را که از اوان پیروزی در تدارک آن بودند آغاز نمودند.

سازمان، از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اتکای این توجیه که نیروهای حاکم قادر به تحقق «جامعه بی طبقه توحیدی» و رهبری مبارزه ضدامپریالیستی نیستند، سرنگونی حکومت و به دست گرفتن قدرت را در بین لایه‌های سازمانی مورد اعتماد کادر مرکزی هدف استراتژیک خود

۱. برای نمونه‌ها یا بجز آنچه در متن نقل شده ← رئیس، رفیعی، نوحی، روند جدایی: اغلب صفحات.

۲. بحران در خط مشی: ص ۷۸.

اعلام نمود. و به رغم اعلام وفاداری لفظی به رهبری انقلاب، در واقع با تبلیغ و تأکید گسترده و مستمر بر «صلاحیت و پیشتازی» انحصاری خود، نیرو و جریان دیگری را برای تحقق اهدافی که در شعارهایش مطرح می‌کرد، صالح نمی‌دانست.

برای اعضا و هواداران محصور در دگم‌های تشکیلاتی و تبلیغات سنگین و متراکم کادرهای سازمان، راهی جز تبعیت بی‌چون و چرا و اعتماد مطلق به کادر رهبری باقی نمانده بود و رأس تشکیلات هم - فارغ از هر نوع حسابرسی و مسئولیت در برابر نیروها و ارگان‌های معین تشکیلاتی - به صورت مطلق‌العنان، هر سیاستی را که برای نیل سریع به قدرت با ذهنیات و تمایلات و خصلت‌های خود سازگار می‌دید، برگزید و نیروهای جذب شده سازمان را در مسیر تحقق این هدف به کار گرفت.

○ آغاز حضور؛ کمرنگ و منفعل

تحرك سیاسی مجاهدین خلق، قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷، محدود به چند پیام و بیانیه با سطح انتشار نه چندان زیاد است که ظرف کمتر از یک ماه مانده به پیروزی انقلاب آن هم نه با عنوان سازمان مشخص، بلکه به عنوان مجاهدین زندانی یا از زندان آزاد شده - به شرح زیر صادر کردند:

۱- پیام تبریک به روزنامه‌نگاران، طی دو سطر و بدون موضعگیری خاص، با امضای «مجاهدین زندانی» به تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱.

۲- پیام خطاب به مردم، با تفصیل بیشتر؛ با پرداختن به کلیات انقلاب و مبارزه، و آرزوی بازگشت «زعیم عالی‌قدر حضرت آیه‌الله العظمی خمینی» به عنوان «سمبل و چهره درخشان جنبش جاری میهن» و با اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب که با این عبارات ختم می‌شد: «درود بر شهیدان راه آزادی خلق؛ مرگ بر امپریالیسم؛ برقرار باد اتحاد کلیه نیروهای رزمنده و اصیل خلق؛ پیروز باد انقلاب دموکراتیک خلق ایران. مجاهدین زندانی - ۳۰ دی ۵۷»^۱.

۳- پیام به امام خمینی (ره)، در اول بهمن ۵۷، در حدود یک صفحه، با امضای «از طرف مجاهدین ره» شده از بند: مسعود رجوی - موسی خیابانی». در این پیام با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیه‌الله العظمی خمینی» چنین آمده است:

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۱: صص ۱۶-۱۹.

ما آزادی خود را مدیون مجاهدت و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم‌کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش‌ناپذیر هستیم...^۱

۴- پیام با امضای «از طرف مجاهدین آزاد شده از زندان - مسعود رجوی، موسی خیابانی» به یاسر عرفات (ابو عمار)، در همان تاریخ. در این پیام نیز در مورد رهبری انقلاب چنین تأکید شده است:

... در میهن خونبارمان جنبشی بزرگ به راه افتاده و قائد پرافتخار آن «امام مجاهد اعظم، خمینی»، بارها بر قطع هرگونه رابطه با اسرائیل پای فشرده است...^۲

۵- پیام به کارگران کارخانجات تهران، با امضای فوق به تاریخ ۵ بهمن ۵۷. در قسمتی از پیام یک صفحه‌ای مزبور تصریح گردید که «دستاوردهای پیروزمندانۀ مردمان... تحت زعامت و ارشادات «حضرت آیه‌الله العظمی خمینی» حاصل شده است.»^۳

۶- پیام به آیه‌الله طالقانی و سایر آیات متحصن در دانشگاه تهران، در حدود یک صفحه، با همان امضا به تاریخ ۹ بهمن ۵۷. در این پیام کوتاه، عبارت «حضرت آیه‌الله العظمی خمینی» به عنوان «قائد عظیم‌النسب و رهبر عالیقدر جنبش ما»، دو مرتبه ذکر شده است.^۴

۷- پیام به دانشجویان دانشگاه مشهد، حدود یک صفحه، با امضای فوق در ۱۲ بهمن ۵۷. این پیام هم در بردارندۀ تأکید بر رهبری «آیه‌الله العظمی خمینی» بود.^۵

از ورود امام به ایران در ۱۲ بهمن تا بعد از پیروزی ۲۲ بهمن، مجاهدین خلق از صدور هرگونه بیانیه و اعلام مواضع پرهیز کردند؛ ولی از ۲۳ بهمن صدور اعلامیه و اعلام مواضع را شروع نمودند. از آنجا که هرگونه سکوتی به معنای غیبت از انقلاب تلقی می‌شد و بی‌آیندگی را در پی داشت هدف آنان از صدور اعلامیه‌های یادشده، اقدامی صرفاً تبلیغاتی برای تظاهر به حضور در صحنه انقلاب بود؛ و آلا پیش از آن، به شهادت زندانیان سیاسی رژیم شاه، سران مجاهدین خلق در زندان، اصولاً تحولات منتهی به پیروزی انقلاب را جدی نمی‌گرفتند و آن را پدیده‌ای موقت و گذرا می‌خواندند.

در آستانۀ پیروزی انقلاب اسلامی، معدودی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که از زندان‌های شاه

۱. همان: ص ۲۰.

۲. همان: ص ۲۱.

۳. همان: ص ۲۳.

۴. همان: ص ۲۴.

۵. همان: ص ۲۵.

آزاد شده بودند، در کنار تعدادی عضو و هوادار مردّد بیرونی، که مجموعه نیروهای سازمان را تشکیل می‌دادند، حرکت جدید تشکیلاتی - سیاسی خود را آغاز کردند. به تعبیر عناصر اسبق سازمان، شرایط جدید کفایت‌ها و کیفیت‌هایی را ایجاد می‌کرد که پیش از آن وجود نداشت:

تعبیر خود ما این بود که سازمان، با پتانسیل متراکم و متکاثفی از تجربه و شور و فداکاری انقلابی، خود را تا آستانه انقلاب بهمن کشانده است و از این پس، مبرم‌ترین و مقدّم‌ترین وظیفه، ریختن این انرژی انباشته در ظرف و بستری مادی است تا بتواند به عنوان اهرمی عینی در عرصه اجتماعی و سیاسی، از آرمان‌های بنیانگذاران سازمان پاسداری کند.^۱

در ظاهر امر، حرکت تشکیلاتی جدید سازمان، سیاسی - تبلیغاتی برآورد شد و چنین بود که گسترش بی‌وقفه پیکره سازمانی، به مثابه وظیفه‌ای مبرم، در دستور قرار گرفت. در ادبیات مشی چریکی شهری، به ویژه بُعد تبلیغ مسلحانه آن، یک اصل کلیشه‌ای جامد تئوریزه شده بود که جوهر آن چنین بود:

با تحرّک سیاسی و تبلیغی در جامعه، می‌توان آن را از پاسیویته [=انفعال] خارج نموده و آن‌گاه نیروهایی از جامعه را که به صورت اکتیو [=فعال] از بدنه اجتماع - به اصطلاح - آزاد می‌شوند، توسط عنصر سازمانگر و تشکیلاتی آوانگارد [=پیشتاز] به مثابه مصالحی در جهت بنای ساختمان تشکیلاتی به کار گرفت. (تعبیر ساختن بنای سازمان با مصالح - که همان نیروهای آزاد شده باشند - تعبیر رایجی بود که درک مکانیکی ما را از مناسبات درون‌سازمانی به خوبی نشان می‌داد که چگونه با چارچوب‌های از پیش تعیین شده سعی داشتیم افراد را قالب‌زده و - به اصطلاح - آنها را با «تخت پروکوست» اندازه گرفته و آن‌گاه با این مصالح خوش تراش، بنای سازمانی را پی بریزیم.^۲)

کار تبلیغی توسط عناصر سیاسی سازمان و خط عضوگیری گسترده (و بیشتر از میان طیف دانشجو و دانش‌آموز) دستور کار شد. در این میان، سازمان با طرح مقوله «قشرهای پیشتاز اجتماعی» به دنبال نیروهایی بود که از «تحرّک سیاسی» بیشتری برخوردار باشند. از این روست که در ماه‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تحرّک قابل توجه شماری از دانشجویان و دانش‌آموزان و لایه‌هایی از کارمندان، در سطح سازمان محسوس است. «مرکزیت، که اساساً کسب و تحصیل هر چه فوری‌تر قدرت را مدنظر قرار داده بود، روی نیروهایی سرمایه‌گذاری می‌کرد که علی‌رغم ناپیگیری و آماتوربسم [=نابلدی و

۱. پیروان راه موسی، اپورتونیزم تا مغز استخوان (چ اروپا): ص ۳.

۲. همان: همان صفحه.

ناآزمودگی] سیاسی بتوانند در کوتاه مدت با آوانتوریسم [= ماجراجویی] خاص این لایه‌های اجتماعی، پتانسیل کافی سیاسی جهت کسب فوری قدرت را فراهم کنند.» در تأیید چنین حرکتی است که یکی از اعضای مرکزیت سازمان می‌گوید: «ما باید بذره‌های سازمان را در میان قشرهای پیشتاز اجتماعی که تحرک سیاسی بیشتری دارند، بپاشانیم»^۱ در پاسخ به این سؤال که سازمان چه طبقه، قشر یا لایه‌ای را نمایندگی می‌کند، جواب مسئولان تشکیلات چنین بود:

... ما اگر چه پیگیرترین مدافع حقوق زحمتکشان جامعه هستیم اما از آنجا که طبقه کارگر جزء سطوح اکتیو جامعه نیست^۲ و هنوز نفوذ آن چنانی در آن امکان ندارد، نمی‌تواند نشاط سیاسی لازم را داشته باشد و به همین لحاظ است که به دلیل عدم آگاهی، هنوز از طبقات هوادار رژیم [= جمهوری اسلامی] به شمار می‌رود؛ لذا فعلاً «قشرهای پیشتاز اجتماعی» (که مقوله‌ای کاملاً مبهم بود) را مبنای پایه اجتماعی خود قرار می‌دهیم و^۳ ...

۱. همان: ص ۱؛ پانویس.

۲. دو سال بعد، پس از سری نخست شکست‌های سازمان در تابستان و پاییز ۱۳۶۰، رجوی در پیامی خطاب به کارگران چنین می‌گوید: «شما همان نیروی تاریخی بالنده و تعیین کننده‌ای هستید که سه سال پیش نیز قاطعانه‌ترین ضربه کمرشکن در سقوط شاه را به او وارد کردید.» (همان. نیز ← نشریه انجمن‌های دانشجویان... ش ۲: متن پیام رجوی در ۶۰/۱۰/۴).

۳. همان.